

.....
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَأَلِيهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجَمِّعِ الْمُشْتَغِلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ما این قدر بحث راجع به سند این روایت کردیم، مضمون این روایت، یعنی حدیث سکونی یا حدیث علی بن جعفر، چون عرض کردیم این روایت از علی بن جعفر هم نقل شده، لکن نقلش از علی بن جعفر خیلی عجیب است. دیگر شرح‌هایش را دادیم، متعرض کتاب سکونی شدیم. به مناسبت کتاب سکونی، به اصطلاح متعرض کتاب قرب الاسناد هم شدیم. شرحی هم از کتاب قرب الاسناد به اصطلاح داده شد. بله، عرض کنم به اینکه، حالا متنش هم اقلأً بخوانیم.

عرض کنم که خدمت بزرگواران، در متن، چون سؤالی که هست که چند تا عبد را، مثلاً عبدی را این به عنوان مهر قرار داد، بله، آن بعد که به اصطلاح بعد از اینکه مثلاً عبد بزرگ شد، مثلاً بچه‌دار شد یا نشد، حالا اگر امه بوده که نیست بوده، بعد طلاقش داد قبل از دخول. در روایت عبید بن زرارہ نوشته که خودش و بچه‌هایش را نصف می‌کنیم. اگر بچه‌ها، حملش، حمل این کنیز در زمان مالک بوده، بایع بوده است. در اینجا قیمت را، می‌گوید بزرگ شده، در این روایت، بحثی که در این روایت می‌کند، بحث قیمت را مطرح می‌کند، عمده‌اش این است چه روایت به اصطلاح سکونی و چه روایت مال کتاب علی بن، به اصطلاح، آن برای کتاب، مال کتاب به اصطلاح، عرض کنم یک کتاب، که گفتیم، کتاب به اصطلاح علی بن جعفر که این سندش درست نیست. حالا آن روایت علی بن جعفر هم، آن قطعاً باطل است روایت علی بن جعفر. آن روایت ما نداریم. عرض کردم منفرد هم هست در کل کتاب، آن روایت قطعاً باطل است.

اما اینکه حالا بطلانش از کجاست، چطور شده آن پیدا شده این ابطال در آن، آن را الان ما نمی‌توانیم متأسفانه الان پیدایش بکنیم، نمی‌دانیم به پای چه کسی، به گردن چه کسی بیندازیم. کتاب نوادر المصنفین هست، خود محمد بن علی محبوب گفته این حدیث نادر است، خودش هم گفته، کلینی هم نقل نکرده، صدوق هم نقل نکرده، خب خودش هم گفته. این درست است، این مطلب درست است. خودش گفته است. اما اینکه این خرابی از کجا، و مسلماً هم خراب است، یعنی در آن شبهه‌ای نداریم که خراب است. لکن این خرابی از کجا پیدا شده ما متوجه نشدیم.

صاحب وسائل هم توقف کرد در حکم، این یکی دارد که به قیمت باز می‌گردیم، نصف قیمت. این در این روایتی که برای سکونی یا برای روایت علی بن جعفر، نصف قیمت. حالا ما متنش را خواندیم، متعرض سند بودیم که به اینجا رسیدیم.

عرض کنم که به این نکته رسیدیم که کتاب علی، کتاب اشعثیات، چون خیلی شبیه متن کتاب سکونی است، خیلی، شباهت زیادی دارد. آقایان ما هم، خواندیم، عبارت جواهر هم خواندیم، تقریباً دیدیم که از زمان جواهر این مناقشات شروع شد که آیا اشعثیات را قبول بکنیم یا نکنیم؟ مناقشهی جواهر را خواندیم. یک روایتی را که ایشان دارد در جواهر، این یک روایتی، البته در بیان شهید اول هم یک روایت آورده، این نیست، مربوط به این نیست. در ذکری هم آورده، مربوط به این نیست. کتابی که قبل از جواهر است، نور الساطع است، این را هم آورده، برای شیخ علی کاشف الغطاء است، یا شاید هم شیخ محمدحسین، نه، شیخ علی کاشف الغطاء، این برای شیخ علی پسر آقا شیخ جعفر باشد به نظرم. اولاً آنجا هم نور الساطع دارد این روایت را به عنوان خبر اشعثیات، تعبیر به «خبر» کرده است. صاحب جواهر که بعد از ایشان است خب مناقشه‌ای کرده و شروع کرده بحث کردند.

ما عرض کردیم تا آنجا که من خبر دارم، اولین کسی که درباره اشعثیات بحث تفصیلی از فقها کرده است، مرحوم صاحب جواهر است. ایشان دارد. لکن کتاب را ایشان ندیده است. چون ایشان متوفای هزار و دویست و شصت و شش است. کتاب، هزار و هفتاد و نه به ایران می‌آید. و عبارتی را که ایشان نقل می‌کند، با نوادر راوندی می‌خورد. عبارتی که ایشان نقل می‌کند با عبارت نوادر راوندی می‌خورد.

نوادر راوندی هم همان کتاب اشعثیات است، یکی است. لکن اختصار دارد، نسبتش با اشعثیات عموم و خصوص من وجه است. یک مقدار در نوادر هست که در اشعثیات نیست. یک مقدار زیادی هم در اشعثیات هست که در نوادر نیست. این هست در نوادر، همین روایتی که هست. این روایت این است که چهار تا مطلب است که «لایصلح الا بامام»، یکی اش هم اقامه حدود است. این بحث اینکه آیا اقامه حدود در زمان غیبت بشود یا نشود، این اوایل روی این کتاب نبود، چون سکونی، این روایت در سکونی نیست. این اگر در سکونی بود، از همان اوایل بحث می‌شد. متأسفانه این عبارت در سکونی نیست.

عرض کردم سرش هم این شد، سر اینکه نبودنش، سکونی اصولاً، من تاریخ سکونی را اجمالاً عرض کردم، سکونی وفاتش را ما علمای شیعه هیچ‌کدام ننوشته‌اند. لکن در کتب اهل سنت صد و هشتاد نوشته‌اند. یعنی بعد از، یعنی امام صادق ایشان در حدود سی و دو سال هم زنده بود، با امام کاظم بود. که اصرار دارند ایشان شیعه بوده، خب از امام کاظم نقل می‌کند. از امام کاظم هم یک روایت عن ابی الحسن دارد، عن ابی الحسن، سؤال است که مثلاً من بچه‌ای دارم اسمش چیست، فلان، به نظرم یک روایت دارد. والا کتاب و چیزی، حدیثی، همه را از امام صادق نقل می‌کند. اگر این مطلب در کتب اهل سنت نوشتند قاضی موصل بود ایشان، چون منصب قاضی داشت.

و عرض کردیم سابقاً هم عرض کردیم دیگر نمی‌خواهیم وارد بشویم، در میان اهل سنت به عنوان اسماعیل مسلم، سکونی به آن کمتر می‌گویند، اسماعیل مسلم اسمش را می‌برند. اسمش اسماعیل مسلم است ما هم به آن می‌گوییم اسماعیل مسلم. اسماعیل بن مسلم که سکونی باشد و بالاتفاق کذابش می‌دانند. یعنی من ندیدم، ما بعضی از روایت تندرو داریم، روایت تندرو داریم، بعضی از اهل سنت تصدیقش کرده‌اند، تأییدش کرده‌اند. مثل همین جابر بن یزید جعفری که الان تقریباً شبه اتفاق است می‌خواهند درست بکنند این ضعیف است. من از عده‌ای از بزرگان اهل سنت گفتند نه، ما با جابر نشستیم، حدیثش صحیح است، در حدیث دروغ نمی‌گوید. دقت کردید؟ حتی مثل جابر بن یزید جعفری که عرض کردیم اگر کسی را بخواهیم بنیان‌گذار خط این غلو سیاسی حساب بکنیم این تندروی‌ها، اولش جابر است، قبل از جابر نداریم. خط غلو سیاسی از زمان او شروع شد. یعنی زمان امام صادق، در زمان بنی‌امیه. چون متوفای صد و بیست و هشت است، گفته شده صد و سی، لکن متوفای صد و بیست و هشت است جابر جعفری، جابر بن یزید جعفری. این واقعاً شخصیت بزرگی هم هست. انصافاً من حتی چند دفعه عرض کردم، مرحوم نجاشی نوشته، کان شیخنا ابی الولید ینسب الیه کذا و نوشته: لقی ابا جعفر. این لقی یعنی دید، یعنی روایت، این قدر ما روایت جابر از ابی جعفر، الان عرض کردم من مجموعه عبارتی که نجاشی راجع به جابر نوشته، قابل قبول نیست. به هیچ وجه قابل قبول نیست. مطالبی که مرحوم نجاشی راجع به جابر بن یزید جعفری نوشته است، به هیچ وجه قابل قبول نیست. جابر اصلاً بین اهل سنت هم شخصیت بوده است.

یکی از حضار: این را از روایاتش می‌فهمیم؟

آیت الله مددی: بله، نه از شرح حالش هم می‌فهمیم. در بین اهل سنت هم می‌فهمیم.

مثلاً در صحیح مسلم حدیثی از او آورده است. البته آورده رد کرده، گفته است. گفته این حدیث در رجعت است. می‌خواهد بگوید جابر قائل به رجعت بود. یعنی یک شخصیتی است که مثل مسلم به او عنایت دارد. اینکه مثلاً کان مخلطاً مختلطاً، چه؟ یعنی خل بود، خل، قاطی می‌کرد به قول بچه‌ها می‌گویند مخلط، مخلط یعنی قاطی، این نسبت دادن این کلمات به جابر، انصافاً از مواردی که ما خیلی اشکال جدی به نجاشی داریم، مورد ایشان نسبت به جابر بن یزید است. گفتم یکی از داعی مطلق یک طایفه‌ای از بهره‌پیش من آمده بود، این می‌گفت جابر بن زید، چون با یزید خیلی بد بودند، حاضر نبود بگوید جابر بن یزید. می‌گفتم نه بابا اسمش جابر بن یزید است می‌کنید؟ مفضل بن عمر را هم می‌گفت مفضل بن عمرو، حالا نباید بگوید مفضل بن عمر، خدا رحمتش کند.

یکی از حضار: مفضل بن یزید را چه می‌گفت؟

آیت الله مددی: می گفت زید. جابر بن زید.

یکی از حضار: عمرو بن یزید را چه کار می کرد؟

آیت الله مددی: خیلی خوب دیگر حالا خودش می داند حالا.

ها عمرو بن شمر را آقای بجنوردی نقل می کرد، یک روایتی دارد در باب اصالة الحل، کل شیء لک طاهر

یکی از حضار: استاد فرمودید مراد از مخلط چه بوده؟

آیت الله مددی: یعنی، مخلط یعنی قاطی می کند صحیح و ضعیف و یا عقلش هم مثلاً کسی عقلش هم مخلوط است

در آن روایت امیرالمؤمنین دارد در بحث متقین يقول الناس قد خلط ، خلط یعنی قاطی کردند ، در روایت امیرالمؤمنین در باب متقین

خطبه ی خیلی معروفی است در وصف متقین یکی از ، همام ، یکی از اوصافی که امیرالمؤمنین برای متقین می گوید، می گوید والناس

يقولون قد خلط اينها قاطی کردند بعد می گوید بله اينها قاطی کردند اما خالطهم امر عظیم ، اصلاً یک کسی که پول است علاقه ، هر

صحبتی بود پول را می آورد کلمه ی پول را می آورد اينها در وسطش کلام خدا را می آورند اسم قیامت را می آورند خالطهم امر عظیم ، درست

است که قاطی کردند اما قاطی کردند با خدا نه قاطی کردند با دنیا ، بعد امیرالمؤمنین می فرمایند ولقد خالطهم امر عظیم اگر در اثناء کلام

چیز دیگری می گویند خدا و قیامت و پیغمبر و اینهاست این را قاطی کردند با این قاطی کردند .

علی ای حال درباره ی ایشان نوشته کان مختلطاً خیلی اهانت است به جابر از شأن

یکی از حضار : مفاهیم غلو آمیزی که آنها فکر می کردند غلو است درباره ی اهلیت

یکی از حضار: نه، احتمال دارد. مخلط بیشتر در حدیث یعنی حدیث صحیح و ضعیف را با هم قاطی می کند. در هر چیزی مخلط به

حسب خودش است دیگر، به حسب مقام خودش است. در کتب رجالی مخلط بگویند، کان مختلطاً، یعنی حدیث صحیح و ضعیف را

تمیز نمی دهد. صحیح را به جای ضعیف می آورد، ضعیف را به جای صحیح می آورد. دقت می کنید؟

مرحوم آقای بجنوردی می فرمودند مرحوم آقا ضیاء در درس، آن روایت عمرو بن شمر جعفی که روایت معروفی است، این هم از

شخصیت های مهم است، از روایات معروف جابر همین عمرو است، عمرو بن، مثلاً مرحوم نجاشی می گوید خود جابر ضعیف نیست،

روایتش ضعیف اند مثل عمرو بن شمر، عمرو بن شمر.

البته شمر کلمه‌ی عربی است که ما اشتباه‌ها می‌خوانیم شمر ضبطش شمر است، عمرو بن شمر را مرحوم نجاشی مسلم الضعف است. خب در خود کتب اهل سنت دربارش مدح دارد همین عمرو بن شمر. از مؤذن مسجدش نقل کرده است که در کتاب کامل ضعفاء برای ابن عدی که خودش هم متعصب است، از امام مؤذن مسجد نقل کرده، می‌گوید من سی سال سعی کردم بروم مسجد قبل از عمرو بن شمر تو مسجد حاضر بشوم. می‌نویسد همیشه دیدم عمرو قبل از من در مسجد آمده است. آیا ایشان می‌شود به غلو نسبت داد که نماز نمی‌خوانده است؟ این چه جور غلوی است که ایشان، می‌گوید سی سال سعی کردم یک روزی بیاید که من قبل از عمرو بن شمر تو مسجد بیایم. آن هم مؤذن مسجد است که عادتاً قبل از همه می‌رود. گفت سی سال، این تو کتاب اهل سنت دارد.

لکن آقایان ما چون آنها را ندیدند، خیال می‌کنند این، و علمای بعدی هم که خب نجاشی یک چیزی گفت، قبول می‌کنند دیگر حالا. ما عرض کردیم هم نجاشی را رد کردیم هم شیخ را رد کردیم. این مطالبی که اینها می‌گویند، معلوم نیست که ما همه‌اش را آن را قبول بکنیم. آنچه که ایشان راجع به جابر نوشته، انصافاً تقریباً همه‌اش غیر صحیح است، همه‌اش غیر واضح است. یا مثلاً سوار چوب می‌شد، می‌گفت مثلاً، مثلاً به مردم فلان یا، این حرف‌ها همه‌اش بیهوده است.

یک حدیث صحیح در کشی دارد. این درست است، بعضی‌ها به جابر می‌گفتند مجنون، این درست است، نمی‌خواهم بگویم نه. اینها می‌گفتند سوار چوب می‌شد و می‌گفت کنار بروید این اسب من شما لگد زنند. این چیزهایی نقل می‌کنند. اینها هم اساس ندارد. اینها همه بی‌اساس است. خیلی، این یک حدیث صحیح ابن ابی عمیر دارد که در زمانی که فلان آمد در، سالش هم معین کرده، در سال صد و بیست و شش هجری، امیر کوفه شد، حاکم کوفه شد، جابر در نماز جماعت در مسجد کوفه به صوت اعلی گفت: حدثنی وصی الأوصیاء محمد بن علی الباقر. چون اهل سنت وصایت امیرالمؤمنین را قبول نداشتند. مسجد کوفه هم بالاخره حکومت، حکومت سنی‌ها بود. خیلی‌ها سنی بودند خب. یک دفعه ایشان گفت: نه امیرالمؤمنین، پسرش هم وصی است، حضرت سجاد هم وصی است، امام باقر هم وصی است. اصلاً وصایت، فقال الناس: جنّ جابر. تو این روایت این است. گفتند این دیوانه است. معلوم شد؟ نه اینکه سوار چوب می‌شد.

این در مسجد کوفه علنی، به لذا عرض کردم این تشیعی که ما امروز داریم، ریشه و ظهور و بروزش به طور علنی بین مردم، نه بین شیعه، این توسط جابر است. جابر بین مردم راست و صاف و بلند صحبت کرد: حدثنی وصی الأوصیاء ابو جعفر محمد بن علی. فقال الناس، در خود کشی هم سندش، ابن ابی عمیر در سندش، این سندش صحیح است. تو کشی هم سندش صحیح است خب. فقال الناس: جنّ جابر. این جنون جابر سال صد و بیست و شش است، تاریخش هم معین کردیم. صد و بیست و هشت هم وفات ایشان است. سرّ نسبت

جنون به ایشان این است. دقت کردید؟ نه اینکه سوار چوب می شد. نمی دانم چرا بزرگان ما توجه به خیلی از مسائلی که واقعاً افتخارات ما شیعه هستند ندارند. خب خدا، خدا

به هر حال، خدا رحمت کند آقای بجنوردی می فرمودند آقا ضیاء در درس، در آن بحث اصالة الحل، روایت عمرو بن شمر را که گفتم حالا معروف به عمرو بن شمر است، می خواند، می گفت آقا ضیاء می خواند عُمَر بن شمر، عمرو را عمر می خواند. بعد می گفت که این چه آدمی است، خودش عُمَر است، پدرش هم شمر است. این را آقای بجنوردی به قولی نقل کرده است بعضی نقل های درسی را از من می شنوید، از کسی که در قم نمی شنوید، در حوزه نجف من شنیدم.

مرحوم آقای بجنوردی می گفت آقا ضیاء گفت که این چه آدمی است، خودش عمر است، پدرش هم شمر است. در صورتی که ایشان عمرو بن شمر است، اصلاً عمرو بن چیز نیست. حالا آن اسماعیل را نفهمیدم، عمرو بن شمر اسم نبرد، مفضل بن عمر را می گفتند مفضل بن عمرو می گفت، حاضر نبود عمر بگوید. اسم عمر ببرد و جابر بن زید می گفت، جابر بن یزید هم نمی گفت. متعمد بودند، می گفتند با اسم آن آقا نبرند، آن شخص را نبرند.

علی ای کیف ما کان برگردیم به بحث خودمان.

یکی از حضار: در الساطع برای معاصر است ظاهراً. وفاتش هزار و چهارصد و یازده است.

آیت الله مددی: چی آقا؟

یکی از حضار: نور الساطع، شیخ علی کاشف الغطاء.

آیت الله مددی: چاپش برای معاصرین است. اخیراً چاپ شده است.

یکی از حضار: تاریخ وفات این جوری نوشته است.

آیت الله مددی: نه شیخ علی کاشف الغطاء، هزار و دویست و پنجاه و سه است.

یکی از حضار: محمدرضا ابن هادی.

آیت الله مددی: این، شیخ محمدرضا چیز است، نوه ای او است. نه، این، کس دیگری است آقا. هزار و دویست و پنجاه و سه است

وفاتش که قبل از مرحوم صاحب جواهر است. نوه اش،

.....
شاید هم این سرّ اینکه صاحب جواهر متعرض شده، در نور الساطع آمده است. احتمالاً آن باشد، آنی که قبلش ما پیدا کردیم، همین نور الساطع مرحوم شیخ علی است. ایشان هزار و دویست و پنجاه و سه است، سیزده سال قبل از مرحوم صاحب جواهر وفاتش است. علی ای حال، اما خب،

ما عرض کردیم این روایتی است که از آن درمی آید اقامه حدود دست امام است و لذا فقها اقامه حدود نکنند. این بحث سر این بود. این روایتی که کمی شاه کلیدی شده است، این فعلاً در کتاب اشعثیات هست. البته در کتاب نوادر راوندی هم آمده که آن هم اشعثیات است.

چه وقت این بحث اشعثیات و اقامه حدود مطرح شد؟ کم کم مطرح شد، من جمله صاحب جواهر. خود آقای خویی با اینکه قائل به ولایت فقیه نبودند، اقامه حدود را قبول داشتند. گفتند فقیه اقامه حدود بکند. خود مرحوم آقای شفتی خب قائل به، رساله‌ای هم دارد، چاپ شده، تازگی چاپ شده است. به نظرم یک چاپ قدیم دارد، چاپ قدیم ندیدم، چاپ جدیدش را خواندم. در بحث تعادل من عبارت ایشان را آوردم به یک مناسبتی، چون ایشان حدیث عمر بن حنظله را آورده، می‌خواهد مطالبی از آن استفاده کند، سندش را به یک نحوی درست کند. ما به مناسبت سند روایت عمر بن حنظله، عبارت مرحوم شفتی را هم خواندیم. خود مرحوم شفتی اقامه حدود می‌کرد. الان نوه‌اش پیش من هم آمده، ایشان هزار و دویست و پنجاه و نه است، قبل از صاحب جواهر است.

این نوه‌اش به من گفت شمشیری که ایشان با آن سر می‌برید، الان در خاندان ماست، پیش ایشان الان است. صد و بیست نفر را با آن شمشیر کشته بوده است. آن آثار خون و اینها رویش هست، شمشیر فولادی است. خود ایشان مرحوم، حالا از عجایب روزگار، ایشان با مرحوم صاحب اشارات، مرحوم کلباسی خیلی رفیق بودند، فوق‌العاده. او اصلاً گوشه‌گیر بود، کلاً کنار بود، این یکی کلاً اجرا حدود و بکش و این حرف‌ها داشت. دو تا، شخصیت، دو تا شخصیت متفاوت تماماً.

به من گفت، نوه ایشان به خود من گفت، گفت الان پیش ماست این شمشیر. ایشان می‌گویند صد و بیست نفر را با آن شمشیر کشته است. علی ای حال، اقامه حدود می‌فرمودند مرحوم آقای شفتی. رساله‌ای هم دارد در اقامه حدود. مرحوم شفتی هم این چیز، روایت اشعثیات را نیاورده است. دقت کردید؟ چون ایشان هزار و دویست و پنجاه و نه است. آن هزار و دویست و هفتاد و نه کتاب به بغداد آمده، به ایران آمده است، به شیعه رسیده، دست مرحوم حاجی نوری رسیده است. از هند آوردند.

یکی از حضار: استاد، چرا که اقامه حدود نکنیم، با حکومت فاطمیون مصر چه جوری است؟ اصلاً...

آیت الله مددی: حالا بحث، بحث نکنیم، من می‌خواهم فقط تاریخ را فعلاً بگویم. چون دیگر وقت گذشته، به حد کافی است، دیگر خیلی خارج می‌شویم. به حد کافی خارج شدیم.

علی ای حال، آقای خویی هم مطرح کردند. آقای خویی اشکالشان این است که اشعثیات را ما قبول داریم اما این در کتاب تفسیر اشعثیات است. کتاب اشعثیات، کتاب کتاب است. عرض کردم اشعثیات مجموعه، نکته مهمش کتاب کتاب است. لذا ابن عدی می‌گوید این کتاب ثابت نیست، می‌گوید آن زمان کتاب کتاب رسم نبوده است. حالا آن شرح، اگر خواستید شرح عبارت ابن عدی را بدهم، باید جداگانه شرح داده بشود. آن عبارت مفهوم نیست، یعنی اصطلاحاً ملتفت به نکاتش نمی‌شویم، باید جداگانه شرح داده بشود.

علی ای حال در آنجا به اصطلاح آقای خویی می‌گویند چون از کتاب التفسیر اشعثیات هست، نجاشی اسم کتاب التفسیر را نبرده است. پس این قسمت کتاب ثابت نیست. آقای خویی اشکالشان این است.

عرض کردم مرحوم آقای خوانساری که بعد از ایشان آمدند، در جامع المدارک جلد هفتم که بعد چاپ کردند، شش تا جلد سابق بود، جلد هفتم، ایشان هم قائل هستند که اقامه‌ی حدود نشود. مرحوم آقای خوانساری، آقا سید احمد خوانساری، تهران. ایشان قائل بودند که اقامه حدود نشود. مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری هم، استاد ما رضوان الله علیه ایشان هم قائل به همین بود. می‌گویم حتی در کرمان که یک دستی بریدند، به آن قاضی که از شاگردهایش بود، گفت از شاگردهای من بوده، نامه‌ای نوشت که چرا این کار را کردی اصلاً؟ اصلاً نامه‌ای استنکار به او نوشت که چرا این کار را کردی؟ شرحی هم بهش داده بود که یک راهی بالاخره می‌کردی که این حد جاری نشود. دزد آمده قبول کرده است، به یک تعزیراتی، زندانی، چیزی ختمش می‌کردی، چرا این کار را کردی؟ اینها را خود ایشان برای من نقل کرد. من به واسطه نقل نمی‌کنم، مستقیم از ایشان نقل کردم.

علی ای حال، مرحوم آقا سید احمد خوانساری هم، به لذا آقا سید احمد دفاع کرده که شاید این نسخه به دست نجاشی نرسیده، در کتاب بوده، الان در کتاب هست اما شاید در اختیار نجاشی نبوده است.

عرض کردم، خوب دقت کنید، این بحثی که ایشان گفته «شاید»، بحث بدی نیست، شاید، اما شاید به درد نمی‌خورد، با «شاید» که کاری حل نمی‌کند، مشکلی را حل نمی‌کند. عرض کردم برای اولین بار، آقایان توجه هم نکردند، یکی از مشکلات هم همین است، آقایان توجه نکردند. این کتاب تفسیر برای اسماعیل، پسر موسی بن جعفر نیست، پسرش اسماعیل که راوی کتاب است، خودش هم کتاب دارد.

یکی از حضار: موسی.

آیت الله مددی: موسی.

مرحوم نجاشی یک کتاب‌هایی را هم به موسی نسبت داده که ما هم هنوز نمی‌دانیم. خود من هم نمی‌دانم. من هم گفتم، نجاشی و دیگران نوشتند کتاب اشعثیات هزار حدیث است. من به، وقتی می‌خواند آن برای من، گفتم من فکر می‌کنم اشعثیات موجود بین هزار و چهارصد، هزار و پانصد است. یک آقای گفت، یک کسی، چون شماره‌گذاری نکردند، این چاپی که شده متأسفانه. گفت یک کسی شماره‌گذاری کرده، هزار و ششصد و پنجاه و یک حدیث است. یعنی ششصد و پنجاه و یکی زیادی از این، این برای موسی است. این زیادی برای موسی است. این کتاب موسی در کتاب پدرش وارد شده است. این آقا ملتفت نشده است. چرا؟ چون به ذهن کسی نرسیده در نجاشی، در موسی نگاه بکنند. اصلاً به ذهنشان نرسیده است. حالا نمی‌دانم چطور شد، الهام شد به من، تو موسی دیدم موسی بن اسماعیل هم نجاشی بهش کتاب نسبت داده، کتاب التفسیر هم نسبت داده است.

یکی از حضار: یعنی تجميع هر دو کتاب به ما رسیده؟

آیت الله مددی: ها، اینی که الان به ما رسیده، هر دو کتاب است.

یک کتاب برای خود اسماعیل است، یک کتاب برای پسرش است. سند هم یکی است. در هر دو سند یکی است. چرا جدا شده، من هم نمی‌دانم. نجاشی هم توضیح نداده است. هر دو هم راوی، راوی اساسی‌شان هم محمد بن اشعث است، محمد بن محمد بن اشعث است، ابن اشعث است. دقت می‌کنید؟ این عدد زیادی مال کتاب پسرش است که در این کتابی که دست ما رسیده، اینی که مرحوم آقای خوانساری فرمودند، درست است مطلب ایشان، لکن با «شاید» نمی‌شود، ما آمارش را دادیم. ما مصدر این نکته را روشن کردیم. این کتاب التفسیر برای اوست، برای پسرش است، وارد این کتاب شده است. فعلاً نسخه‌ها رسیده، هر دو با هم رسیده است. دقت کردید؟ اما ظاهراً نسخه‌ای که به بغداد رسیده، نسخه‌ی اسماعیل تنها رسیده است. از اینکه نجاشی دو نسخه حساب کرده است، نسخه‌ای که در بغداد، چون گفته هزار حدیث. هزار حدیث با نسخه بغداد می‌خورد، با نسخه اسماعیل می‌خورد.

یکی از حضار: جدا جدا رسیده است.

آیت الله مددی: جدا جدا حساب کرده است. روشن شد؟

این سر تاریخی‌اش هم روشن شد که شما نگویند چرا نجاشی یک جور شد، الان یک جور، چون نجاشی نسخه‌ی بغداد به دستش رسیده، نسخه سهل بن احمد دیباجی است. این نسخه‌ای که الان به ما رسیده، نسخه هند است. نسخه ابن سقا از علمای اهل سنت است.

اصلاً سند هم سنی است. البته آخر نسبت می‌رسد به ابن اشعث. اصلاً دو تا نسخه است، دو تا راوی است. لذا در این نسخه دارد: محمد، عبدالله عن محمد. عبدالله یعنی ابن السقا، فقیه سنی. محمد یعنی ابن الاشعث. عن موسی عن ابیه اسماعیل الی آخره. دقت کردید؟ این سندی که الان در کتاب اشعثیات چاپ شده، آقای بروجردی چاپ فرمودند، این نسخه سنی ابن السقا است. رواتش هم سنی هستند. این نسخه در هند بوده، به نجف رسیده به دست مرحوم حاجی نوری. این نسخه پس معلوم شد اشکال به نجاشی نیست. حالا چرا شده، ما هم نمی‌دانیم، نجاشی توضیح نداده است. پس دو تا نسخه است. روشن شد؟ یک نسخه برای سهل بن احمد دیباجی بوده، آن نسخه اسماعیل است، آن هزار حدیث است. یک نسخه‌ای که الان دست ما رسیده برای اهل سنت است، رواتش سنی هستند و از هند آمده است. این نسخه برای هر دو است، هم موسی است هم اسماعیل.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین